

کافه پیانو

فرهاد جعفری

آه ورودی کافه

هیچ وقت خدا یک چیز واقعی را حالا هر چه که می خواهد باشد پشت یک ظاهرِ دروغین پنهان نکرده ام. یعنی یاد نگرفته ام خودم را عکس چیزی نشان بدهم که هستم. یا؛ به چیزی تظاهر کنم که به بعضی آدمها منزلت معنوی می دهد. ازین منزلت های معنوی دروغینی که خوب به شان دقیق شوی؛ تصنعی بودن شان پیداست.

پس بی هیچ تکلفی؛ به تان می گویم و برایم اهمیتی ندارد که تاچه حد ممکن است از شما برداشت نادرستی داشته باشید. اعتراف می کنم که حالم دارد از بیش تر چیزها به هم می خورد و قبل از همه؛ از خودم.

از این که؛ شش هفت سال از گار است نتوانسته ام یک دست کت شلوار تازه بخرم که وقتی می پوشمش، آن قدر بهم شخصیت بدهد که فکر کنم "باید یک کاری بکنم!.. و گرنه؛ قدر و قیمت کت شلوار به این قشنگی را ندانسته ام".

و هیچ سالی در همه ی این سال ها نبوده است که همزمان، دوجفت کفش داشته باشم که یک جفت شان؛ همیشه واکس خورده و تمیز باشد. که وقتی پایم می کنم؛ حس کنم "باید قدم بزرگی بردارم و گرنه حق مطلب را درباره ی کفش به این قشنگی ادا نکرده ام".

و هیچ پیراهنی هم نداشته ام که وقتی دکمه هایش را یکی یکی روبه روی آینه می بندم؛ باخودم فکر کنم "لعنتی از آن پیراهن هایی ست که وقتی تنت می کنی، بهت تکلیف می کند که؛ زود باش!.. بجنب!.. یک کاری بکن!".

و همیشه ی خدا هم ازین جوراب های "سه جفت هزار تومن" پایم کرده ام که پای آدم بدجوری توی شان احساس سبکی جلفی می کند و اعتماد به نفس را از آدم می گیرد. طوری که هر بار به شان نگاه می کنی؛ به خودت می گویی: "نه!.. با این پاپوش ها، همان بهتر که سرت توی لاک خودت باشد!".

و ریشم را همه ی این مدت؛ با این تیغ های "سه بسته ی پنج تایی هزار تومن گره ای" اصلاح کرده ام. و هر وقت که تیغی زمخت شان را کشیده ام روی پوست صورتم و بعد که نگاهی توی آینه بهش انداخته ام به خودم گفته ام "یادش به خیر!.. ژیلت چه اعتماد به نفسی بهت می داد!".

کافه را باز کرده ام، برای این که با درآمدش بتوانم یکی دودست کت شلوار تازه بخرم که درش احساس هویت کنم. دوجفت کفش تخت چرم بخرم که وقتی می پوشمشان؛ فکر کنم "حالا هرچی. اما باید قدمی بردارم". پیراهنی بخرم که وقتی دکمه هایش را می بندم پیش خودم فکر کنم "یک چیز دیگر هم جور شد برای این که تکانی به خودم، و دور برم بدهم".

ازین جوراب ها بپوشم که اصلاً گران نیست، اما پای آدم تویش احساس سبکی نمی کند می تواند قدم های بلندی بردارد. ریشم را هم دوباره بتوانم با مچ تری اصلاح کنم. و البته که؛ بتوانم مهریه ی پری ماه را هم جفت جور کنم که برود پی کار زندگی اش و از این همه تحقیر کردنم دست بردارد!

این همه حرف زدم؛ فقط برای این که به تان بگویم: حواس تان باشد!.. لباس ها این قدر مهم اند توی بودن، و توی چگونه بودن مان. و اگر می بینید کسی کار بزرگی نمی کند؛ برای این است که یا لباسی ندارد که بهش تکلیف کند؛ یا اساساً آدم کوچکی ست.